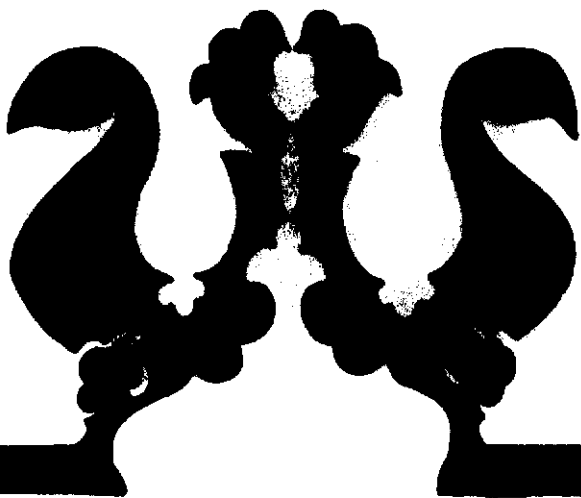


اشعار چاپ نشده و حاشی

اویس صالح صدیقی

استاد و رئیس قسمت فارسی دانشکده دولتی نوابشاهپاکستان

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



ضمن تحقیق و مقابلهٔ نسخ مختلف خطی و چاپی دیوان وحشی این نکته جلب توجه نمود که بعضی از اشعار وی که در نسخ خطی موجود است طبع نگردیده از این رو هیچیک از طبع‌هائی که تاکنون از دیوان مزبور شده است کامل بنظر نمی‌رسد ما این اشعار و ابیات را در این فصل با ذکر مأخذ یاد آور خواهیم شد.

۱- پس از مطالعه و بررسی دیوان خطی وحشی متعلق به آقای دکتر نورانی وصال استاد دانشگاه پهلوی شیراز متوجه گردیدم که دو قسمت از اشعار نسخهٔ مزبور در نسخه‌های چاپی و دیگر نسخ خطی موجود نیست. این دو قسمت شامل یکمخمس است و یکم مثنوی مخمس مشتمل بر چهار بند و مثنوی دارای ۷۳ بیت می‌باشد که ما در اینجا هر دو را عیناً نقل می‌کنیم:

مخمس

چه نگاه است که چشمان ترا بنده شوم

زیر لب خندهٔ پنهان ترا بنده شوم

قامت نازك فتان ترا بنده شوم
 قامت سرو خرامان ترا بنده شوم
 حلقه زلف پریشان ترا بنده شوم
 نقد جان در پیت ای سیم بدن می خواهم
 کام دل از لب ای غنچه دهن می خواهم
 گرچه تشریف غلامی تو من می خواهم
 حد من نیست غلام تو شدن می خواهم
 که غلامان غلامان ترا بنده شوم
 ای اسیر توبسی چون من دل داده زدست
 وه که از نرگس مست تو کسی طرف نیست
 عالمی کشته ناز تو چه هشیار و چه مست
 بسکه چشمان ترا قاعده مردم کشی است
 به همین قاعده چشمان ترا بنده شوم
 وه که شد آفت جان غمزه ناولک فکنت
 آن نهان دیدن و آن تیغ تغافل زدنت
 نیست از ناز اگر [نیست تو] بامن سخت
 هست پنهان ز همه گوشه خاطر به منت
 گوشه خاطر پنهان ترا بنده شوم

مثنوی

که با محمل نشین گویم غمی چند که چشم کار دارد با کف پاش در [آن] خوابیده آرام دل کیست ز نوحه ناقه را در ناله آری	شتر بانا مکش محمل دی چند مبر این ناقه را ای ساربان باش نمی دانی مگر کین محمل کیست اگر دانی چه بار ناقه داری
---	--

که یک گل از هزارش ناشکفته
 چو گل کم عمر و کوتاه زندگانی
 همسای نو دمایند پرو بال
 چو گل روز جوانی رفته بر باد
 دل از یک آرزو ناکرده خالی
 همه پاکیزگی و جمله پاکی
 زمانه واله ذهن و ذکایش
 برش پیران چون طفلان سبق خوان
 هنوزش خوابگه پهلوئی مادر
 هنوزش شاخ گل قد ناکشیده
 گلش ناگشته با سنبل هم آغوش
 ز باد نیستی افتاده از بار
 به باغ افکند گلبانگ خزان زاغ
 نهاده دست مرگش اره بر پای
 که جان از خانه بیرون می نهد یار
 چراغ عمر اندر راه بادست
 نگرن حمل نشینا چشم کن باز
 به صد پاره دلی جانی به صد لخت
 نیفکنده دی در نوحه تعطیل
 چنان کز کوبشش نالد دل سنگ
 ز بس روکنده ناخن رفته از کار
 که سنگ خاره گشته پاره پاره

درین محمل یکی سروسخت خفته
 نچیده یک گل از باغ جوانی
 جوانی بار او در چارده سال
 جوانی همچو شاخ سرو و شمشاد
 جوانی در حجاب خردسالی
 جوانی پای تا سر شرمناکی
 جوانی به ز پیران عقل و رایش
 هنوزش همسران ناخوانده قرآن
 هنوزش داده بوی شیر شکر
 هنوزش پشت لب سبزی ندیده
 هنوزش مشک ترپاکش بنا گوش
 هنوزش چون شکوفه اول بار
 هنوزش ناشکفته غنچه باغ
 نهال قامتش ناجسته از جای
 شتربانا دی محمل نگهدار
 مکش ناقه که روز خیز بادست
 خدا را طرف این محمل برانداز
 بین بر مادر بی طالع و بخت
 همه رخ از طپانچه کرده چون نیل
 دودستی سنگ کوبان بر دل تنگ
 ز بس بر سر زده دست وی افکار
 زده سر آنقدر بر سنگ خاره

نه خوابش هست پیدا و نه خوردش
 اگر شمشیر بارندش گر آتش^۱
 خراش افتاده از نوحه در آواز
 بجائی عمر مادر جان مادر
 بجائی ای جوان نوری من
 بجائی عمرو جان من مظفر
 بجائی ای جوان قابل من
 بجای رقی که برگشتن نداری
 نی آگاه ای محمل نشین ماه
 بیارام و میفکن ناقه در گل
 بدان کشور که آنجا داری آهنک
 پیامی چند جان از درد آن چاک
 عزیزان هم به غربت جان سپردند
 ندیده روی یاران گرامی
 ز هجر آن عزیزان پیر گشته
 فکنده با عزیزان شان زمانه
 فراقی خیر باد وصل گفته
 نخست آن در شرف از بحر ممتاز
 ستون خیمه جمعیت و جاه
 بزرگی کز زمانه تا برون شد
 همائی بود دولت بر سراو

نه آگاهی ز گرم و نی ز سردش
 نیابد بسکه جانش شد مشوش
 بود هر^۲ حرف با نوحه نو ساز
 بیا ای جان وای جانان مادر
 شدم بی کس بجائی ای کس من
 جوان نکته دان من مظفر
 بجای باشی ای کام دل من
 بگو چونی بجائی در چه کاری
 کز آب چشم ما گل شد همه راه
 که راحت خشک سازیم از تف دل
 پیامی چند دارد این دل تنگ
 به سوی رفتگان عالم خاک
 به جان صدم حسرت دیدار بردند
 به خود برده هزاران تلخکامی
 نه تن سیرو ز جان دلگیر گشته
 فراق جاودانی در میانه
 پیام وصل هرگز ناشنفته
 همایون سایه باز عرش پرواز
 به دانش احترام و عزت ماه
 تو گوئی خانه ما سرنگون شد
 هزار اقبال زیر هر پر او

۱- در متن نسخه این مصراع اینطور آمده « اگر شمشیر بارد اندر آتش » .

۲- در متن نسخه اینطور است « بتودر »

ازو پر نور هم نزدیک و هم دور
 بمرد آن شمع و بزم ما سیه ساخت
 که ای روشن روان شمع دلفروز
 کز ایشان این چنین پرتو بریدی
 گریبان پاره مو ژولیده چند
 که تسکینی دهیشان زین تب و تاب
 ز خاطر همچین مگذار ما را
 دران عالم مگر رسم این چنین است
 بیستی بر همه راه نظاره
 به صد غم خرد سالانرا سپردی
 بر احوال چو ما آشفته حالان
 علاج جان زار ما چه باشد
 که خواهد بود غمخوار دل ما
 شما آنجا و ما اینجا بماندیم
 که گر رفتند پیران از میانه
 جوانی از جوانان برگزیده
 بگیرد جای آن دیرینه سالان
 نخواهد کرد ترك عادت خویش
 بدینسان زود آید بر سر کار
 ز تو صد داد و صد فریاد از تو
 بما دادی چه خصمی کینه دارا
 ولی کو در زبان یارای گفتار

یکی شمع دلارا بود پر نور
 ز ناگه صرصر تندی برو تاخت
 بگو او را از این جمع سیه روز
 ازین تاریک روزان خود چه دیدی
 چه کردند این امصیبت دیده چند
 که نهمائی شبی شان روی در خواب
 فراموشی نه رسم تست یارا
 نمی پرسی چرا دلتان غمین است
 نه بس بود این که خود کردی کناره
 کهن سالان دیگر را پردی
 کرا باشد غم ما خرد سالان
 نگفتی فکر کار ما چه باشد
 کرا باشد غم کار دل ما
 میان دشمنان تنها بماندیم
 بدین خرسند بودیم از زمانه
 جوانی هست برجا نور سیده
 کند نشو و نما چون نوبهاران
 چه دانستیم کین چرخ جفا کیش
 که واقف بود کین ایام خونخوار
 جفا پیشه سپهر داد از تو
 ستم تا کی ستمگر روزگارا
 سپهر شکوه داریم از تو بسیار

اگر یابیم یارای زبانی پردازیم ازین به داستانی
 خداوندا بده صبری درین درد که عاجز گشت جان درد پرورد

بر آن محمل نشین کن رحمتی یار
 که آرد بر در جنت فروبار

۲- در نسخه خطی دیوان وحشی متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نیز یک مثنوی تحت عنوان «قطعه و تمثیل» آورده شده که در نسخ دیگر مشاهده نگردید، باید گفت مثنوی مزبور را آقای حسین باستانی راد (مالک قبل این نسخه) در حاشیه نسخه مذکور نگاشته و از وحشی دانسته است^۱، ما مثنوی مزبور را نیز که مشتمل بر ۳۳ بیت می باشد و به تخلص وحشی پایان می پذیرد در اینجا عیناً می نگاریم.

مثنوی

بود در بصره زنی صحرا نشین از جمال و حسن رشک حور عین
 قامتش چون سرو ناز^۲ جویبار سرو کی لیمو به باغ آورد بار
 قمریش از صوت در جوش و خروش بلبل از صوت خوشش رفتی زهوش
 از خوش آوازی ز دلها برده تاب وحش و طیر از صوت آوازش کباب
 صد چو لیلی بنده درگاه او از زمین تا آسمان خرگاه او

۱- آقای حسین باستانی راد در حاشیه نسخه نابرده چنین نوشته است: «این قطعه شیرین که در دیوان وحشی دیده نشده در یک نسخه کهنه بدست آمده با حالت کسالت در حاشیه این دو صفحه نگاشته شد که هم محفوظ باشد و هم خواننده محفوظ گردد و بر روان شاعر استاد و این بنده به فاتحه یاد و شاد نماید».

۲- اصل نسخه «گرد»

کرد روزی گریه بی اختیار
 ذکر خواب از بهر آن کودک گرفت
 در چراگه آهوئی می کرد سیر
 پیش چشمش شیر نرمی کرد رم
 ماند حیران از چراگردن کشید
 نغمه سان در پرده های ساز رفت
 داد آنجا عقل و هوش خود بیاد
 آهوئی را دید از خود بیخبر
 توسن عشقش به میدان تاخته
 حربه آورد و او را سر برید
 از صفات عشق در کاشانه برد
 چون ترا بسمل شده ای نازنین
 در جوابش مرد در راز سفت
 قتل کی جائز بود بر عاشقان
 روز و شب از عشق اندر آتشند
 بی سبب رخس جفا انگیختی
 تخم کین در زرع ایشان کاشتی
 غیرتش تاراج عقل و هوش کرد
 آمد و آهی کشید آن ناتوان
 عارض گلرنگ بر عاشق نکوست
 لیک از عشق تو می سوزم چو عود

داشت اندر مهد طفلی شیرخوار
 بر سر گهواره آمد با شگفت
 صوت او دل برد چون از وحش و طیرا^۱
 آهوئی چونانکه آهوئی حرم^۲
 دلر با صوتی بگوش او رسید
 بیخودانه جانب آواز رفت
 بر در کاشانه زن سر نهاد
 زن چه بیرون سر شد جلوه گر
 همچو مجنون عقل خود را باخته
 زن چو او را بیخودانه خفته دید
 کشته او را درون خانه برد
 شوهرش گفتا شکاری این چنین
 شرح بیهوشیش را زن باز گفت
 کای جفا جو دلبر شیرین زبان
 وحشیان مفتون آواز خوشند
 خون عاشق از چه بابت ریختی
 این بنا در عاشقی بگذاشتی
 زن چو اینهارا ز شوهر گوش کرد
 بر سر معشوق خود گریه کنان
 گفت ای سر داده اندر راه دوست
 گرچه عشق من ترا بسمل نمود

۱- اصل نسخه « صوت چون برد دل از وحش و طیر » .

۲- اصل نسخه « آهوئی چون رنگ آهوئی حرم » .

سوخت جانم از تف هجران تو
دیگک عشقش آزمان آمد بجوش
چون بهوش آمد دوباره ناله کرد
پس به آه و ناله زن خود را فسرد
خون بسمل دامن قائل گرفت
هر که گیرد کار بر عشاق تنگ
آه آه از درد بیدرمان تو
از فغان و ناله زن رفتی ز هوش
از طپانچه روی پر تبخاله کرد
نقد جان در خونبهای او سپرد
کین عاشق کی توان بردل گرفت
خون او را عشق ریزد بیدرننگ

زین سپس تاراج عقل و هوش کن

پند وحشی را چو در در گوش کن

در همین نسخه خطی قصیده‌ای وجود دارد که شامل ۲۳ بیت است. قصیده مزبور در عین فکاهی بودن بشکوائیه بیشتر شباهت دارد و از بی سر و سامانی شاعر حکایت می‌کند. قسمتی از این قصیده در نسخه خطی دیوان وحشی به شماره ۲۴۶ در کتابخانه بانکی پور تحت عنوان «فی الحار نامه» موجود است* و فهرست نگاران کتابخانه این قصیده را اشتباهاً مثنوی معرفی کرده است^۱. مطلع همین قصیده را آقای گلچین معانی در حواشی تذکره میخانه آورده و نقل کرده که وی قصیده فوق را در نسخه خطی متعلق به کتابخانه شخصی عبدالحسین بیات دیده است^۲ نگارنده هر چه به ایشان مراجعه نمودم از دادن کتاب ابا کردند و حتی این اواخر وجود کتاب را منکر شدند... پس از دیدن دو نسخه خطی فوق الذکر و تصحیح و مقابله و مقایسه آندو با یکدیگر ما این قصیده را نیز بطور کامل اینجا نقل می‌کنیم:

* - رونویس این قصیده به توسط پروفیسور سیدحسن رئیس محترم بخش فارسی دانشگاه

پتنه (هند) در دسترس اینجانب گذارده شد، نگارنده از ایشان کمال تشکر را دارد.

۱- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه بانکی پور هند، ج ۲، ص ۱۷۵.

۲- تذکره میخانه ص ۱۸۵، چاپ تهران.



پښتونستان د علومو او مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علوم انسانی

تقدیم به پیشگاه استاد بزرگوارم علامه مفضل
جناب آقای ادیب نیشابوری، که نخستین بار در حوزه
درس با برکت او - بویژه درس مقامات حریری و
مطول - به مشابهاات تصویری شعر فارسی و عربی آشنا
شدم. یاد باد آن روزگار آن یاد باد.

اعتراف و یادآوری:

این نخستین بار نیست که مقوله مناسبات معنوی شعر فارسی و عربی مطرح می‌شود. قصد اصلی نگارنده احصاء کامل درین باب نبوده بلکه مقصود نشان دادن طرز دید و نوع نگرش شاعران به زندگی و طبیعت در محیط فرهنگی اسلامی - از اندلس تا خراسان - بوده است. در مواردی که دیگران - پیش از نگارنده - به نکته‌هایی درین راه دست یافته‌اند فضل تقدم، چنانکه تقدم فضل، برای ایشان محفوظ است با اینهمه، بسیاری ازین موارد برای نخستین بار مطرح می‌شود.

از چند و چون شعر فارسی [ایرانی] پیش از اسلام آگاهی چندانی نداریم و در دوره اسلامی، هنگامی که شعر در آغاز می‌شود، از نخستین نمونه‌هایی که در دست هست، نشانه‌های فراوان در حوزه مشابهاات و مشارکتهای معنوی، میان شعر پارسی و عربی وجود دارد. این مشابهاات و همانندیها را بدوگونه می‌توان مورد بررسی قرار داد: اگر مثل بعضی از ناقدان معاصر، که اندک شباهت لفظی را تا مرز سرقت و اخذ پیش می‌برند، بیندیشیم، می‌توانیم نیمی و بیشتر از نیمی تصویرها و خیالهای شاعران ایرانی را گرفته شده از تصویرها و خیالهای شاعران عرب بدانیم زیرا مشابهاات به حدی است که قابل انکار نیست، اما اگر بپذیریم که در محیط فرهنگی مشترك و در حوزه

۱- در این مقاله «صور خیال» و «خیال» در برابر کلمه فرنگی *Image* به کار می‌رود.

زوسایه اش بسیست روانتر از آنکه هست
 دایم به یکک مقام چو او سایه را قرار
 پشتش چنان فکار که از قرب یکک دو میل
 مردار خوار کرده ز بوی بدش فرار
 وحشی بس است چندتوان بست خردراز
 از خر ظریف شهر بیندیش زینهار
 خروارهای زر صله^۱ این قصیده بود
 گر داشتی فنون سخن اندک اعتبار
 اما چه سود اینکه به یکک نرخ می خرنند
 گر مهره^۲ خر است و گر در شاهوار

۳- در نسخه^۳ خطی دیوان وحشی موزه^۴ بریتانیا تحت شماره^۵ « آر ۱۰۹۳۸ »
 که عکس آن در کتابخانه^۶ مرکزی دانشگاه تهران موجود است پس از مطالعه مشاهده
 شد که در آن قصیده^۷ ای وجود دارد که در نسخ چاپی دیده نشد. قصیده^۸ مزبور چنانکه
 آقای گلچین معانی در حواشی تذکره^۹ میخانه نقل کرده است در دیوان شخصی عبدالحسین
 بیات نیز موجود است^{۱۰}. ما این قصیده را که شامل ۲۱ بیت است در اینجا عیناً می آوریم:

قصیده

هر که زاد از مادر ایام مرد	ای بسا خود کام کو ناکام مرد
ای بسا مرغی که میل دام کرد	با وجود زیرکی در دام مرد
این همان دیراست کزدوران او	جم فنا گردید و پیر جام مرد
این صلای عام خاص و عام چیست	وقت چون شد خاص مرد و عام مرد
رفته رفته شیخ رفت و شاب رفت	پخته پخته پخته مرد و خام مرد
خواجه طرح انداخت بستان ارم	خواست تا گیرد درو آرام مرد

۱- تذکره میخانه ، ص ۱۸۵ ، چاپ تهران .

آنکه می‌شد از دعا درهم نماند
 گشت پر پیمانه هر کس بدور
 آنکه از او یار عمری می‌گریخت
 صد گل زرین کمر بر باد رفت
 آنکه بود او پادشاه نیم روز
 آنکه طوف دیر کردی بار بست
 خاک شد بهرام و کورش هم نماند
 جان نبرد از هول این وادی کسی
 ناگهان چون گرم شد هنگامه
 آنکه در اول به گلشن زیستی
 آنکه در آغاز صد محنت کشید
 ای بسا رزاق ازرق پیرهن
 با اجل کس را مجال جنگ نیست
 ای بسا مومن که بی‌ایمان گذشت

وانکه دادی چرخ را دشنام مرد
 شیخ مردو رند درد آشام مرد
 یوسف اقبال چون شد رام مرد
 صد هزاران سرو سیم اندام مرد
 همچو شمع صبحدم در شام مرد
 وانکه بستی در حرم احرام مرد
 کاش ماندی گور چون بهرام مرد
 ای بسا هر دل که در هر کام مرد
 صاحب هنگامه بی هنگام مرد
 ناگهان در گلخن حمام مرد
 راحتی نادیده در انجام مرد
 کز جفای چرخ ازرق فام مرد
 رستم دستان نماند و سام مرد
 ای بسا کافر که با اسلام مرد

جهد کن تا زنده ماند نام تو

مرد و وحشی هر که او را نام مرد

در کتابخانه دانشکده الهیات تهران مجموعه اشعاری است به شماره ۱۷۲ ب که در آن یک مثنوی بنام «بیمار و طبیب وحشی» نقل شده^۱، نگارنده ضمن مقابله و مقایسه جنگها و مجموعه‌های دیگر دریاقتم مثنوی مزبور اشتباهاً بنام وحشی ضبط شده است و اصلاً سراینده این مثنوی ملاشریف آملی شاعر قرن یازدهم می‌باشد نه وحشی^۲.

۱- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده الهیات تهران، دفتر ۲۰، ص ۱۳۴

۲- جنگ شماره ۵۰۹۱ متعلق به کتابخانه ملی ملک تهران.

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اجتماعی خاصی.. که ارتباط‌های معنوی دارای وسیع‌ترین مفهوم است. اینگونه مشابهت‌ها امری طبیعی است؛ فقط می‌توانیم از مشابهت موجود سخن بگوئیم بی آنکه این مشابهت را از راه بحث سرقات تفسیر و توجیه کرده باشیم.

هم ناقدان امروز و هم ادیبان و علمای بلاغت در قدیم، متوجه این نکته بوده‌اند که اگر دو شاعر در یک اقلیم خاص و در یک زمان معین زندگی کنند حاصل زندگی معنوی و اندیشه و تصویرهای ایشان؛ نزدیک به یکدیگر خواهد بود و این موضوع در مورد شعر شاعران پارسی‌زبان و عرب‌زبان بخوبی مصداق دارد زیرا محیط اجتماعی اسلام، در آن روز، هم از نظر خصایص اقلیمی و هم از نظر وضع فرهنگ و امور معنوی، در نقاط مختلف، تفاوتی چندان نداشت، بخصوص که مشابهت موجود در شعر شاعرانی است که در ناحیه عراق و شام می‌زیسته‌اند و این دو منطقه با مناطق فارسی‌زبان چندان تفاوتی از نظر اقلیم و آب و هوا نیز نداشته‌است. حتی شاعران اندلس نیز، که بیش و کم محیط جغرافیائی و اقلیم ویژه‌ای داشته‌اند، در مجموع رنگ تصویرهای شعریشان نزدیک به شاعران مشرق است و به دشواری می‌توان تفاوتی در آنها دید مگر اینکه برخاسته از رسم و آئینی محلی باشد چنانکه در این تصویر از ابو عمر احمد بن فرج یا برادرش عبدالله می‌خوانیم:

و رجس طرف اجفانه کقلة قددب فیها الوسن
کانه من صفره عاشق یلبس للبین ثياب الحزن^۱

و صاحب کتاب البدیع توضیح می‌دهد که این تصویر بر اساس آداب و رسوم رایج در محیط اندلس ساخته شده که در سوگواری جامه سپید می‌پوشند، برعکس مردمان مشرق که سیاه‌پوش می‌شوند. و برای اینکه بدانیم مجموعهٔ بیشماری از تشبیهات و استعارات رایج در شعر فارسی این دوره و دوره‌های بعد چیزی نیست که از تجربهٔ یک تن یا شاعران یک ناحیه برخاسته باشد، کافی است که نگاهی به فصول مختلف کتاب سحر البلاغه^۲

ثعالبی بیفکنیم^۱ این کتاب مجموعه‌ای است از تصویرهای کلیشه‌شده تا آغاز قرن پنجم؛ مؤلف در هر زمینه‌ای بطور دقیق یک‌یک استعاره‌ها و تشبیهات مربوط به موضوع را می‌آورد و کتاب او، نمودار جامعی است از تصاویر کلیشه‌ای شعر عرب تا پایان قرن چهارم و می‌بینیم که بسیاری از تشبیهات شعر فارسی این دوره چیزهایی است در مقوله معانی مشترک و تصاویر رایج و تکراری.

نکته دیگر اینکه هرگونه تصویر یا خیال شاعرانه‌ای کم و بیش حاصل چندین نسل اندیشه و خیال است و بطور قطع نمی‌توان احساس مشابهت میان «نرگس» و «چشم» را امری خاص شاعران فارسی‌زبان قرن چهارم و گویندگان عرب‌زبان قرن سوم دانست چنانکه ثعالبی در ثمارالقلوب می‌گوید: «تشبیه چشم به نرگس معروف است و مشهور، همچنین استعاره نرگس برای چشم^۲». از این روی همیشه این احتمال هست که هر دو گروه متأثر از یک تصویر کهنه‌تری باشند که در دوره قبل، در محیط ادبی ایران و در زبان مردم رایج بوده است و بدینگونه مطرح کردن مسأله اخذ و سرقت دور از آگاهی و دور از شناخت هنر است.

با اینهمه نباید فراموش کرد که بعضی از مشابهتها، که در صور خیال بعضی از شاعران ایرانی با بعضی شاعران عرب زبان وجود دارد، دیگر از رهگذر توارد و اتفاق قابل توجیه نیست و باید بپذیریم که بعضی از گویندگان، همچنان که خود در آثارشان اشارت دارند، بیش و کم از طرز تصویرها و خیال‌های شاعران عرب مایه گرفته‌اند. جستجو در اجزاء و یک‌یک این تأثیرات، حتی در مورد یک شاعر خاص، چیزی است که عمری وقت و زمان می‌طلبد و از آنجا که حوزه مطالعات ما بررسی خصایص عمومی صور خیال در شعر فارسی و نشان دادن خطوط برجسته آن است، در این بحث فقط به آوردن کلیاتی در این باب می‌پردازیم و در ضمن بحث از هر شاعری نیز

۱- سحرالبلاغه و سرالبراعة ثعالبی، وقف علی طبعه احمدعبید، چاپ دمشق ۱۳۵۰.

۲- ثمارالقلوب ثعالبی، ۵۹۳.

تصویرهایی را که ممکن است از سراینندگان عرب زبان گرفته باشد یادآوری خواهیم کرد، با توجه به اینکه میزان این اخذ و توجه در شاعران دوره موزد بحث ما تفاوت بسیار دارد، بعضی کم و بعضی بسیار از صورخیال شاعران عرب استفاده کرده‌اند.

قبل از آنکه داخل در اصل موضوع شویم، یادآوری این نکته لازم است که بعضی از استعاره‌ها و تشبیهاتی که در شعر شاعران این دوره دیده می‌شود از آنجا که مربوط به مسائل و موضوعاتی است که در زندگی ایرانی بیشتر وجود داشته، احتمال اینکه گوینده اصلی از محیط ایرانی برخاسته باشد، خواه در دوره اسلامی، و خواه در دوره قبل از اسلام بسیار قوی است، ولی بعضی از خیالها به گونه‌ای است که از محیط عرب بادیه برخاسته و نشانه‌های ارتباط آن با زندگی قبیله‌ای و چادرنشینی و صحرائی، آشکار است و اینگونه خیالها بیشتر خیالهای است که در شعر دوره جاهلی عرب وجود دارد.

نمودار این تأثیرپذیری را بر روی هم در دوخط جداگانه می‌توان ترسیم کرد. این دوخط اگرچه در مبدأ و اصل اندیشه از یک سرچشمه آغاز می‌شود اما دارای دوگونه مشخص است که از یکدیگر جدا می‌شوند. در نوع اول استعاره‌های کوتاهی است که بیش از آنکه جنبه هنری داشته باشد، داخل زبان عادی و مورد استفاده همه شاعران است از قبیل «ابنة الکرم» در مورد شراب که همه شاعران و حتی غیر اهل شعر این اضافه تشبیهی را در آثارشان به کار برده‌اند و در زبان پارسی شاعران ایرانی از نخستین ادوار، تعبیراتی از قبیل «مادرمی» و بچه او و «دختر رز» و «دختر تالك» را در آثار خود، به تأثیر

۱- منایسه شود با: عللانی بصوت نای و عود و اسقیانی دم «ابنة عنقود»

(دیوان ابن معتر) (۲۲۱)

و: صفة الطلول بلاغة القدم فاجعل صفاتك «ابنة الکرم»

(دیوان ابونواس) (۳۸۴)

و: «بنات الکروم» تسلی الهموم و تسلی الهموم و تنفی العدم

(۱۱۰، فصول التماثل)

از این تعبیرات آورده‌اند. اینگونه تعبیرات بیشتر از خصایص زبانی و فرهنگی یک قوم ممکن است سرچشمه گرفته باشد که عرب کنیه را در مورد همه چیز توسعه داده و مشابه این نکته است آنچه در باب « مردن شمع » و « کشتن آتش » در زبان فارسی می‌توان جستجو کرد که این استعاره از خصایص فرهنگی ایرانی برخاسته و در زبان فارسی جنبه لغوی بخود گرفته است زیرا در محیط زردشتی به وجود آمده است محیطی که آتش مقدس است و این تقدس و تعظیمی که دارد شخصیت استثنائی و ممتازی به آن می‌بخشد که بطور تشخیص^۱ تا مرحله انسان و جاندار زنده آن را بالا می‌برد و می‌گویند آتش را کشت یا آتش مرد، بی‌گمان اگر این تعبیر به ظاهر ساده زبان فارسی را تحت اللفظی و دقیق برای مردم زبانهای دیگر ترجمه کنیم، در نظر ایشان استعاره و تشبیهی است شاعرانه، اما برای ما که در متن زبان ما جاری است فقط جنبه لغوی دارد.

دسته دوم تشبیهات و استعاراتی است که خاص زبان شعر است و با گوینده خاصی ارتباط دارد، یعنی خواندن یا شنیدن آن استعاره و تشبیه بی اختیار انسان را به یاد گوینده خاصی می‌افکند، این دسته خیال‌هاست که در بررسی شعر این دوره قابل ملاحظه است و گاه چنان دقیق و نزدیک بهم است که جز به ترجمه کردن و اخذ قابل توجیه و تفسیر نمی‌باشد. درباره تأثیر معانی شعری عرب، از نظر مفاهیم حکمی و اخلاقی و فلسفی، جای جای در کتابهای فاضلان معاصر جستجوهای شده اما از نظر تصویرها، جز به ندرت تحقیقی نشده است و فقط عمر محمد داود پوتا در کتاب تأثیرات شعر عربی در گسترش شعر فارسی^۲ فصلی آورده که فقط به ذکر چند تشبیه معروف بسنده کرده و ما در این فصل در مواردی به کتاب او اشارت خواهیم کرد.

دسته بندی اینگونه خیالها اگر به شیوه قدما از نظر انواع استعاره و تشبیه و مجاز باشد کاری است بی‌فایده و دور از هدف بحث، و برای آنکه نموداری از این تأثیرپذیری

Personification - ۱

The Influence of Arabic Poetry on the Development of the Persian poetry, - ۲

By umar Muhammad Daudpota, Bomay, 1934.

نشان داده شود ، بهتر است از نظر معنی و عناصر خیال دسته‌بندی شود تا مسائل اقلیمی و صبغه محلی بعضی صور خیال نیز در ضمن روشن شود . البته چنانکه یادآور شدیم در بحث از هر شاعری ، جداگانه مشابهتهای صور خیال او را با شاعران عرب یادآور خواهیم شد در اینجا فقط نمودار مشابهتها بطور عام مطرح است :

۱- گلها : در این دوره از آنجا که دوره طبعیت و اوصاف طبعیت است ، تصاویر مربوط به گلها و باغها بیشتر از دیگر تصاویر رواج دارد و از مقایسه شعرهای گویندگان دوزبان مشابهتهائی بسیار در نوع تشبیهات ایشان در زمینه گلها به چشم می‌خورد ، مثلا تشبیه بنفشه به آتشی که برگردد گوگرد ، در لحظه روشن کردن ، می‌دود در این شعرزیبای منجیکک که به نام رودکی نیز ثبت شده^۱ :

بنفشه طبری خیل خیل سر بر کرد چو آتشی که بگوگرد بر دوید کبود^۲

و قطران آنرا بدینگونه تکرار و تصرف کرده است :

بنفشه برده بار خوش میان شنبلیدکش

چو گوگرد از بر آتش چوزر لا جور د آگین^۳

از این تشبیه معروف و رایج شعر عرب که در باره گوینده اش اختلاف است و مسلم در قرن سوم هجری یا پیش از آن می‌زیسته ، گرفته شده است و این تشبیه در قرن چهارم در اندلس و خراسان همه جا شهرت داشته است :

بنفسج جمعت انواره فحکت کحلا تشرب دمعا یوم نشیت

کانها و حقاق الغصن تحملها اوائل النار فی اطراف کبریت^۴

۱- دیوان رودکی ، ۸ ، ۴

۲- مجمع الفصحاء ، ۵۰۷ .

۳- دیوان قطران ، ۲۸۲ .

۴- در دیوان ابن معتمر به نام او نقل شده ، رک : دیوان ابن معتمر ، ۳۰۴ .

و بدینصورت نیز شهرت دارد :

ولازوردیه تزهو بزرقها
بین‌الریاض علی حمر البواقیت
کانه‌ها فوق قامات ضعفن بها
اوائل النار فی اطراف کبریت

که در کتاب البدیع به نام ابن هانی اندلسی ضبط شده و در نهایت‌الارب نوری به نام ابوالقاسم بن هذیل اندلسی ثبت شده و همچنین به نام ابوالعتاهیه نیز گفته‌اند و به نام ابن رومی نیز مشهور است^۱. همچنین تشبیه بنفشه به خدوگیسو که در شعر این دوره^۲ ادب فارسی رواج دارد و در شعر عرب دوره^۳ قبل رواج داشته و در شعر اندلس نیز می‌خوانیم:

کما البنفسج خد
ابقی به الهشم عضه^۲

که از ابوبکر بن قوطیه است و تشبیه به گیسو در شعر ابوعلی ادریس بن یمان:

شهدت لنوار البنفسج السن
من لونه الاحوی و من انیاعه
بمشابه الشعرا لا یتث اعاره
قمر الجبین الصلت نور شعاعه^۳

تشبیه گل باقلا به چشم احوال که در شعر بلفرج رونی در اواخر این دوره آمده و به ظاهر بدیع می‌نماید :

باقلیها شکوفه آورده
راست چون چشم اعور و احوال^۴

از تشبیهات رایج در شعر گویندگان قرن چهارم عرب است چنانکه در این شعرها از کساجم می‌خوانیم :

ولاح ورد الباقلاء ناظرا
عن مقلة تفتح جفنا عن حور^۵
و هم او گفته است:

۱- رجوع شود به نهایت‌الارب ۶۶۲/۸ و البدیع ۱۰۴ و حاشیه همان کتاب .

۲- البدیع ، ۴۳ .

۳- همان کتاب ، ۱۰۴ .

۴- دیوان ابوالفرج رونی، ۷۰ .

۵- نهایت‌الارب ۲۱/۱۱ .

و كان ورد الباقلاء دراهم
 و كانه من فوق متن غصونه
 و در شعر ابن و کعب می خوانیم:
 كأن نور الباقلاء اذا بدا
 قد ضمخت او ساطها بالعنبر
 یرنو بمقلة اقبل او احور^۱
 لناظریه اعین فیها حور^۲

و تشبیه نرگس به صورتی همه چشم که در شعر منوچهری آمده:

نرگس چون دلبری است سرش همه چشم

سرو چو معشوقه‌ای است تنش همه قد^۳

در این شعر ابن معتر نیز دیده می‌شود:

عیون بلا اوجه لها حدق من ذهب^۴

و نیز تشبیه ثریا به نرگس و برعکس که در شعر فیروز مشرقی می‌خوانیم:

هست پروین چو دسته نرگس همچو بنات نعش رنگینان^۵

و در شعر ناصر خسرو پس از او:

پروین به چه ماند به یکی دسته نرگس

یا نسترن تازه که بر سبزه نشانیش^۶

تصویری است که در شعر عرب بدینگونه رواج داشته ابن معتر گوید:

فنا ولنیها والثریا کانهما جنی نرجس حیّی الندامابه الساقی^۷

۱- نهاية الارب ، همان جلد و همان صفحه.

۲- یتیمۃ الدهر ۱/۳۱۷ .

۳- دیوان منوچهری، ۱۵.

۴- التشبیهات ابن ابی عون ، ۱۹۳ .

۵- اشعار پراکنده، ۲۰.

۶- دیوان ناصر خسرو، ۲۲۳ .

۷- دیوان ابن معتر، ۲۳۹ .

و تشبیه گیسو به مورد که در شعر سپهری ماوراءالنهری آمده :

شاخه‌های مورد بر رفته بین و برگه‌اش

بر شکسته جعد اندر جعد چون زلفین یار^۱

و پس از او منوچهری گفته است :

آن شاخه‌های مورد تر چون گیسوی پرغالبه^۲

که عیناً در این تصویر از شاعران اندلس از ابوجعفر بن ابار دیده می‌شود .

و آس کاسمه اللهم آس تنیه به احلی الزمن القشيب

و ارسل كالغداثر مرسلات بها ققط و نم بكل طيب^۳

و این تشبیه درخت بید در شعر عماره :

شاخ بید سبز گشته روز باد چون یکی مست نوان سرنگون^۴

یاد آور این تشبیه ابن معتز است :

نشوان یحکی میله غصنا بایدی الريح رطباً^۵

و همچنین در شعر ابوالفرج واواء دمشقی :

یمیل النسیم باغصانها فبعض نشاوی و بعض مفیق^۶

و تشبیه برکه و نسیم به زره که در شعر این دوره رواج بسیار دارد و در شعر

منوچهری :

باد زره گر شده ست آب مسلسل زره^۷

۱- لباب الالباب ، ۲۶۵ .

۲- دیوان منوچهری ، ۷۹ .

۳- البدیع فی وصف الربیع ، ۸۹ .

۴- لباب الالباب ، ۲۶۳ .

۵- دیوان ابن معتز ، ۲۰۹ .

۶- یتیمه الدهر ، ج ۱/ ۲۱۱ .

۷- دیوان منوچهری ، ۵۵ .

و در شعر قطران می خوانیم :

آب چون جوشن شده ست اندر غدیر از فعل باد

باغ جوشن پوش گشت از بیم باد اندر غدیر^۱

و عنصری گفته :

و گر فرو شود آهن به آب - وطبع اینست -

چرا بر آید جوشن همی بروی غدیر^۲

و بعد به صورت مبتدل تکرار می شود، اصلش از عرب گرفته شده و در شعر ابن

معتز می خوانیم :

و کان درعا مفرغا من فضة ماء الغدير جرت عليه صباح^۳

و در عربی رواج بسیار داشته است بختی گفته است :

اذا علتها الصبا ابدت لها حبكا مثل الجواشن مصقولا حواشها^۴

و در شعر ابوفراس حمدانی می خوانیم :

واذا الرياح جرت عليه في الذهب وفي الرجوع

نثرت على بعض الصفا م^۵ ح بيننا حلق الدروع^۶

و قبل از همه در دوره جاهلی عمرو بن کلثوم گفته :

كان غضونهن متون غدرا تصفقها الرياح اذا جرينا^۶

۲- آسمان و ستارگان : بسیاری از تصاویر شعری این دوره در زمینه آسمان و ماه

۱- دیوان قطران ، ۱۴۴ .

۲- دیوان عنصری ، ۵۷ .

۳- التشمیبات ، ۲۰۱ .

۴- همان کتاب ، ۲۵۵ .

۵- یتیمه الدهر، ج ۱/ ۳۹ .

۶- الشعر العربی بین التطور والجمود ، ۱۹۷ .

و هلال و ستارگان نیز در شعر عرب رواج داشته و می‌توانیم برای نمونه این تصویر منوچهری را که در باره هلال می‌گوید :

و یا چون دوسرازم باز کرده ز زر مغربی دستا ورنجن^۱
یادآوری کنیم که تشبیه ابن معتز را به یاد می‌آورد :

و کان الهلال نصف سوار والثربا کف یشیر الیه^۲
و در شعر تمیم بن المعز آمده که :

و انجلی الغیم عن هلال تبدی فی یدالافق مثل نصف سوار^۳
و نیز تصویر دیگر منوچهری از هلال که گفته است :

و یا پیراهنی نیلی که دارد ز شعر زردنیمی زه به دامن^۴
عیناً برابر است با این تصویر هلال در شعر سری رفاء :

ولاح لنا الهلال کشطر طوق علی لبات زرقاء اللباس^۵
و یا تصویر داس مه‌نو که در شعر معزی می‌خوانیم :

کشت حاجت زود بدرودند بر دست امید

زانکه همچون داس زرین بود برگردون هلال^۶

یادآور این تصویر ابن معتز است :

انظر الی حسن هلال بدا یهتک من انواره الخندسا

کمنجل قد صیغ من فضة یحصدهن زهر الدجی نرجسا^۷

۱- دیوان منوچهری ، ۵۸۲ .

۲- دیوان ابن معتز ، ۳۲۷ .

۳- رصف الال فی وصف الهلال ، ۱۳ .

۴- دیوان منوچهری ، ۵۸۰ .

۵- دیوان سری رفاء ، ۱۵۲ .

۶- دیوان معزی ، ۴۵۴ .

۷- دیوان ابن معتز ، ۳۲۰ .

و همچنین تصویر هلال بصورت زورق که در شعر فرخی آمده :

به پیش رای وی اندر پدید شد رودی

هلال زورق و خور لنگر و ستاره سنا^۱

که در شعر ابن معزز دیده می شود :

انظر اليه كز ورق من فضة قد اثقلته حمولة من عنبر^۲

و تشبیه هلال به ابروی پیران که در شعر قطران آمده :

بسان طبع دلگیران و یا چون ابروی پیران

چو گرد محفلی ویران فراز آری تو زرین نون^۳

که عیناً در شعر شریف ابوالحسن علی بن حسین بن حیدره عقیلی آمده :

اوماتری حسن الهلال کانه لما تبدی حاجب قد شابا^۴

و نون زرین در شعر قطران یاد آور این تشبیه علوی اصفهانی است :

ما للهلال ناحلافی المغرب کالنون قد خطت بماء الذهب^۵

و این تصویر بسیار معروف در شعر طاهر بن فضل چغانی :

بر بسته هوا چون کمری قوس قزح را

ازم اصفرو از احمر و از ابیض معلم

گوئی که دوسه پیرهن است از دوسه گونه

وز دامن هریک زدگر پارگی کم^۶

۱- دیوان فرخی ، ۶۳ .

۲- دیوان ابن معزز ، ۳۱۳ .

۳- دیوان قطران ، ۲۹۶ .

۴- رصف اللال ، ۲۴ .

۵- التشبیحات ، ۱۳ .

۶- لباب الالباب ، ۲۹ .

که منوچهری آنرا بدینصورت درآورده :

بامدادان بر هوا قوس قزح بر مثال دامن شاهنشهی
پنج دیبای ملون بر تنش باز جسته دامن هر دیبهی^۱

و معزی بدینگونه :

نماید خویشتن قوس قزح چون چنبر رنگین

که باشد در زمین پنهان یکی نیمه از آن چنبر

چو پوشیده ز پیراهن که هر یک را بود پیدا

به تن جامه یکی اخضر یکی احمر یکی اصفر^۲

از این تصویر معروف ، منسوب به ابن رومی یا سیف الدوله حمدان گرفته شده

است :

وقد نشرت ایدی الصباح مطارفا علی الجود کنا والحواشی علی الارض
یطرزها قوس السحاب باصفر علی احمر فی اخضر تحت مبيض
کاذیال خود اقبلت فی غلائل مصبغة والبعض اقصر من بعض^۳

که در حماسه ابن الشجری^۴ به نام قبیصی نقل شده است و تصویر جوزا، بصورت

کمر بند و حمایل با اینکه به فارسی بودن آن از قدیم اشارت کرده اند ، در شعر عربی این

دوره می خوانیم و ثعالبی گوید : قال بعض اهل العصر وهو الهمدانی :

فعمد الثریا فی محاسن ثغره ومنطقة الجوزاء فی خصره تجری^۵

و تشبیه مجره به جویبار درین شعر عنصری :

۱- دیوان منوچهری ، ۹۳ .

۲- دیوان معزی ، ۲۴۶ .

۳- لباب الالباب ، ۲۹ و یتیمه الدهر ۲۰/۱ و معاهد التنصیح ۳۴/۱ .

۴- حماسه ابن الشجری حیدرآباد ، ۱۹۴۵ صفحه ۲۳۱ .

۵- ثمار القلوب ، ۶۸۴ .

مجره واریکی جوی اندروگذرد بر آب خضرته کرده آب اوبازار^۱

یادآور این تصویر مجره است در شعر ابن معتر :

وكان المجرّ جدول ماء نور الاقحوان فی جانبیه^۲

و این تصویر از ثریا ، در وصف درازی شب در شعر دقیقی :

درنگی که گفتم که پروین همی نخواهد شد از تارکم ز استر^۳

عیناً یادآور این تشبیه امرءالقیس است :

كان الثریا علقّت فی مصامها بامراس کتّان الی صم جندل^۴

و در زمینه برق و ابر تصویری نظیر خنده برق که در شعر مسعود سعد می خوانیم :

زمین ز گریه ابر است چون بهشت نعیم

هوا ز خنده برق است چون که سینا^۵

یادآور این تصویر سری رفاء است :

علا فالبرق یبسم دو م نه والرعد ینتجب^۶

و تصویر طراز علم از برق ، در این شعر منوچهری :

باد علمدار شد ابر علم شد سیاه برق چنانچون زرزریک دو طراز علم^۷

۱- دیوان عنصری ، ۹۳ . *رتال جامع علوم انسانی*

۲- دیوان ابن معتر ، ۲۲۷ .

۳- اشعار پراکنده ، ۱۵۶ .

۴- بنقل : *The Influence of Arabic Poetry p. 157* ولی روایت معروف

این بیت ، چنانکه روزنی نقل کرده باین ضبط متفاوت است رك : شرح معلمات سبع از روزنی چاپ ایران بدون صفحه گذاری

۵- دیوان مسعود سعد ، ۱۱ .

۶- دیوان سری رفاء ، ۶۱ .

۷- دیوان منوچهری ، ۵۴ .

همان است که در شعر سری رفاء بدینگونه آمده است:

كانها والبرق في ابتسام
کتیبه مذهبه الاعلام^۱

و خنده زنگی در مورد شب و سپیده که در این شعر فرخی آمده:

چنان سیاه شبی اندکی سپید بروی

چو زنگی بی که به خنده گشاده باشد لب^۲

یادآور این تصویر در شعر تنوخی است:

كان ظلام الليل والفجر ضاحك
یلوح و یبدو اسود یتبسم^۳

و تشبیه رعد به طبل زن سپاه که در شعر رودکی آمده:

نقاط برق روشن و تندرش طبل زن
دیدم هزار خیل و ندیدم چنومهب^۴

و در شعر منوچهری آمده:

رعد پنداری طبال همی طبل زند
بر در بوالحسن بن علی بن موسی^۵

در شعر اندلس همین روزگار از ابو عمر رمادی بدینگونه دیده می شود:

قامت رواعدها بطبول
فی حرها و بروقها بنصول^۶

و تصویر تیغ بر کشیدن صبح که در شعر مسعود سعد آمده:

زان بیم کافتاب زند تیغ
لرزان شده ز گردون کوب^۷

و در شعر این دوره رواج دارد، در شعر عرب بدینگونه آمده است:

۱- دیوان سری رفاء، ۲۵۷.

۲- دیوان فرخی، ۹.

۳- من غاب عنه المطرب، ۲۵۸.

۴- دیوان رودکی، ۱۴.

۵- دیوان منوچهری، ۱۰۵.

۶- البديع فی وصف الربيع، ۱۰.

۷- دیوان مسعود سعد، ۴۲.

اما الظلام فحين رقى قميصه
واری بیاض الصبح كالسيف الصدى^۱
و این تصویر صبح در شعر کسائی :

گوئی که دوست قرطه شعر کبود خویش

تا جایگاه ناف به عمدا فرودرید^۲

که عیناً این تصویر صبح را در شعر سری رفاء بیاد می آورد :

وانظر الى الليل كيف تصدعه

رایة صبح مبيضة العذب

كراهب حن للهوى طربا

فشق جلبابه من الطرب^۳

۳- بزم شراب و شرابخواری : در این زمینه اشتراك تصاویر شاید بیش از هر

موضوع دیگر باشد چنانکه تصویر بسیار معروف شعر فیروز مشرقی که گفته :

که قنینه به سجود او فتد از بهر دعا

که زغم بر فکندیکک دهن از دل خوننا^۴

و پس از او در شعر فرخی می خوانیم :

کنون در زیر هر گلبن قنینه در نماز آید

نبیند کس که از خنده دهان گل فراز آید^۵

و همچنین منوچهری :

به قدح بلبله را سر به سجود آور زود

که همی بلبل بر سرو کند بانگ نماز^۶

و حتی معزی :

به نماز آرسر بلبله در پیش قدح

چو سر خویش بر آرند حریفان ز نماز^۷

۱- الشبیهات ، ۱۸ .

۲- المعجم شمس قیس ، ۳۴۷ .

۳- دیوان سری رفاء ، ۶۳ .

۴- اشعار پراکنده ، ۱۹ .

۵- دیوان فرخی ، ۴۰۳ .

۶- دیوان منوچهری ، ۳۹ .

۷- دیوان معزی ، ۴۱۷ .

از این تصویر ابن معتر گرفته شده است :

وحان ركوع ابريق لكاس ونادى الديك حتى على الصبوح^۱
 که به صورت های دیگر هم در شعر عرب تکرار شده است و اصل این تصویر
 گویا از این تشبیه ابونواس گرفته شده است که گفته :

ابريقنا منتصب تارة وتارة مبرك جاث^۲

که در شعر فارسی نیز به همین صورت انتقال یافته و قاضی منصور فرغانی گفته
 است :

برخیز که شمع است و شراب است و من و تو

آواز خروس سحری خاست زهرسو

برخیز که برخاست پیاله به یکی پای

بنشین که نشسته ست صراحی بادو زانو^۳

و یا تشبیه جام در لطافت و صفا بدینگونه که در شعر کوی مروزی آمده است:

قدح و باده هر دو از صفوت همچو ماه دو هفته داد اثر

یا قدح بی می است، یا می ناب بی قدح در هوا شکفت زگر^۴

که در شعر بختری دیده می شود :

تحفی الزجاجة لونها فکانها فی الکف قائمة بغیر اناء^۵

و این تشبیه غضایری رازی :

باده به من داد از لطافت و گفتم جام به من داده و شراب نداده^۶

۱- دیوان ابن معتر ، ۲۱۷ .

۲- دیوان ابونواس ، ۲۵ .

۳- لباب الالباب ، ۱۶۶ .

۴- همان کتاب ، ۲۹۷ .

۵- التشبیهات ، ۳۹ .

۶- گنج بازیافته: غضایری رازی و اشعار او ، ۲۳ .

و در التّشبیّات ابن ابی عون تصویری دیگر نقل شده بدینگونه :

کاس صفت و صفت منها زجاجتها کانه لاشتباه اللون جوفاء^۱
و در شعر امیه بن ابی الصلت نیز آمده :

من شراب کانه لیس فی الکا م س اذا ما صبیته من صفائه^۲
و صاحب بن عباد نیز بدینگونه سروده است :

رق الزجاج و رقت الخمر فتشابه فتشاکل الامر
فکانه خمرو لا قدح وکانه قدح ولا خمرا^۳
و در شعر کسائی نیز بدینگونه آمده است :

آن صافی بی که چون به کف دست بر نهی
می از قدح ندانی و فی از قدح نبید^۴
و این تصویر شراب که در شعر رودکی آمده :

نابسوده دودست رنگین کرد ناچشیده به تارک اندر تاخت^۵
در شعر ابونواس می خوانیم :

کاس من الراح العتیق بریحها قبل المذاقة فی الرؤس تسور^۶
و این تصویر که در شعر دقیق آمده :

زان ستاره که مغربش دهن است مشرق او را همیشه بر رخسار^۷

۱- التّشبیّات ، ۱۷۴ .

۲- همان کتاب ، همان صفحه .

۳- یتیمه الدهر ، ۹۴/۳ .

۴- لباب الالباب ، ۲۷۱ .

۵- دیوان رودکی ، ۲۲ .

۶- دیوان ابونواس ، ۲۱ .

۷- اشعار پراکنده ، ۱۵۰ .

و در شعر منجیکک می خوانیم:

بیار ماها آن آفتاب کش بخوریم

فرو شود زلب و از دورخ بر آید زود^۱

در شعر ابونواس بدینگونه است:

کاسا اذا انحدرت فی حلق شاربها اجدته حمرتها فی العین والخذ^۲

و جانب دیگر این تصویر هم در شعر ابودینگونه آمده است:

نی کؤس کانهن نجوم

طالعات بروجها ایدینا

طالعات من السقاۃ الینا

فاذا ما غر بن یغر بن فینا^۳

و این تصویر شراب در شعر اسدی طوسی:

می زرد کف بر سرش تاخته چو دُرّ از بر زر بگداخته^۴

که عیناً ترجمه این تشبیه زیبای ابونواس است:

کان صغری و کبری من فواقعها حصباء دُرّ علی ارض من الذهب^۵

و تشبیه شراب به چشم خروس در شعر مسعود سعد:

به صفوجرم هوا و به بوی مشک تبت

به رنگ چشم خروس و به طعم ماء معین^۶

در شعر اعشی دیده می شود:

وکاس کعین الدیك باکرت حدها بفتیان صدق والنواقیص تضرب^۷

۱- مجمع الفصحاء ، ۵۰۷ .

۲- دیوان ابونواس ، ۲۷ .

۳- التشبیحات ، ۱۳۰ .

۴- گرشاسپنامه اسدی ، ۵۱ .

۵- فصول التماثل ، ۳۷ .

۶- دیوان مسعود سعد ، ۴۳۳ .

۷- دیوان اعشی ، ۲۰۳ .

و نیز در شعر ابونواس :

واشرب سلافا کعین الدیك صافیة

تسمو بحظین من : حسن و لالاء^۱

و یا این تشبیه در شعر غضایری :

گفتم مهر است گفت مهرش پرورد

گفتم ماه است، گفت : ماهش زاده است^۲

که در شعر ابن معتر می خوانیم :

اصبح اسقی کاسها و امسی

فی قمر کانه ابن شمس^۳

و تصویر قهقهه^۴ قنینه که در شعر منوچهری بدینگونه آمده است :

از قهقهه ی قنینه چومی زو فرو کنی

کبک دری بخندد شبگیر تاضی^۴

ابن معتر آنرا بدینگونه سروده است :

لمّا استحثته السقاة جئی لها

فبکی علی قدح الندیم و قهقهها^۵

و جای دیگر گوید :

و یا ساقی الیوم عودا و نسیا

با بریق راح فی الکؤس مقهقه^۶

و صورت بهتری از این تصویر که در شعر دوره های بعد ، در عصر صفوی در

شعر فارسی آمده است از خان احمدخان گیلانی است که در قلعه قهقهه محبوس بوده و

چنین گفته است :

از گردش چرخ و از گون می گریم

وز جور زمانه بین که چون می گریم

۱- دیوان ابونواس : ۳۴ .

۲- گنج بازیافته: غضایری رازی و اشعار او ، ۲۳ .

۳- دیوان ابن معتر ، ۲۳۴ .

۴- دیوان منوچهری ، ۹۴ .

۵- التشبیحات ، ۱۸۸ .

۶- دیوان ابن معتر ، ۲۵۳ .

باقدمخیده چون صراحی شب و روز در قهقهه‌ام ولیک خون می‌گیریم^۱
درست از این تصویر سری رفاء گرفته شده است :

اشرب فقد شرد ضوء الصبح عنا الظلما
وصوب الابریق فی الکأس مدا ما عندما
کأنها اذ مجتها مقهقه تبکی دما^۲

و این تصویرهای زیبای شمع که در شعر منوچهری آمده از قبیل :
چون بمیری آتش اندر تو رسد زنده شوی

چون شوی بیمار بهتر گردی از گردن زدن^۳

که در شعر سنائی نیز آمده :

درد دین خود بوالعجب در دیست کاندرو وی چو شمع

چون شوی بیمار بهتر گردی از گردن زدن^۴

عیناً ترجمه این تصویر در شعر سری رفاء است :

جاءت هدیتک التی هی شمسنا بعد الغیاب
صفر الجسوم کاتما صیغت من الذهب المذاب
و اذا عرتها مرضة فشاؤها ضرب الرقاب^۵

که در جای دیگر هم سری آنرا تکرار کرده :

شفاؤها ان مرضت ضرب العنق^۶

و در شعر میکالی نیز بدینگونه آمده است :

۱- تذکره نتایج الافکار ، ۳۵ .

۲- سن غاب عنه المطرب ، ۲۸۲ و دیوان سری رفاء ، ۲۶۰ .

۳- دیوان منوچهری ، ۶۴ .

۴- دیوان سنائی ، چاپ اول ، ۳۷۶ .

۵- دیوان سری رفاء ، ۴۱ .

۶- همان کتاب ، ۱۸۶ .

اذا ما علته علة خرّ راسه
و اینکه در شعر منوچهری می‌خوانیم :

پیرهن در زیر تن پوشی و پوشد هر کسی

پیرهن بر تن تو تن پوشی همی بر پیرهن^۲

عیناً در شعر کشاجم بدینصورت تصویر شده :

و صفر من بنات النحل تکسی بواطنها و اظهارها عوار^۳

و در شعر میکالی بدینگونه :

یشبه العاشق فی ل م ن و دمع ذی انسکاب

کسی الباطن منه وهو عریان الالهاب^۴

و تصویر دیگر شمع در شعر منوچهری :

هر زمان روح تو لختی از بدن کمتر کند

گوئی اندر روح تو مضمهر همی گردد بدن^۵

که در این بیت سری نیز دیده می‌شود :

ارواحها تأکل اجسامها عمدا و تفنی حین تفنیها^۶

و تشبیه آتش به رایت زرد که در شعر فرخی آمده :

بر کشیده آتشی چون مطرد دیبای زرد

گرم چون طبع جوان و زرد چون زرّ عیار^۷

۱- زهرالاداب ، ۱۱۶/۳ .

۲- دیوان منوچهری ، ۶۴ .

۳- زهرالاداب ، ۱۱۶/۳ .

۴- همان کتاب ، همان جلد .

۵- دیوان منوچهری ، ۶۴ .

۶- دیوان سری رفاء ، ۲۷۴ .

۷- دیوان فرخی ، ۱۷۶ .

در شعر ابن معتر دیده می‌شود :

فوق نار شعبی من الحطب الجز م ل اذا ما التظت رمت بشرار
فهی تعلوا الیفاع كالراية الحمراء تفری الدجا الی کل سارا^۱

و بصورت رایت زرد در شعر سری رفاء :

خفقت رایة الصباح وللنا م ر لیب کرایة الصنفراء^۲

۴- انسان و جانوران : بعضی از تصاویر مربوط به زیبایی معشوق چنان شبیه

تصویرهای گویندگان عرب است که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت از قبیل :

ای نیمشب گریخته از رضوان وندر شکنج زلف شده پنهان^۳

که در شعر فرخی آمده و عیناً از این تعبیر بسیار رایج « هرب من الرضوان »

زبان عرب گرفته شده که در روزگار فرخی - به تصریح ثعالبی - از کلیشه های رایج

زبان عرب بوده است که « من غرر الفاظهم فی اوصاف المرء : هرب من الرضوان »^۴

و بی گمان فرخی آنرا در شعر خود ترجمه کرده است و مسعود سعد یا از او گرفته یا از

عربی و گفته است :

گفتم که چگونه جستی از رضوان ای بچه ناز پرور حورا^۵

و این تصویر در شعر ازرقی :

بر زمین چشم گوزنان پراشت گوئی صف زده طالعات فریبگی

اختران جزع پیکر در عقیقین آسمان^۶

یاد آور این تصویر در شعر امرء القیس است :

۱- التشبیحات ، ۲۰۵ .

۲- دیوان سری رفاء ، ۱۱ .

۳- دیوان فرخی ، ۲۸۱ .

۴- من غاب عنه المطرب ، ۲۷۵ .

۵- دیوان مسعود سعد ، ۱۳ .

۶- دیوان ازرقی هروی ، ۷۵ .

كان عيون الوحش حول خبائنا وارحلنا الجزع الذي لم يثقب^۱
و تشبيه گیسوی معشوق به خوشه انگور که در شعر فخرالدین گرجانی می خوانیم:
دو زلف انگور و رخ چون آب انگور
غلام هر دو گشته مشک و کافور^۲

و شعر قطران :

سیاه زلفش بر سرخ رخ فتاده مدام
هم آنچنان که به عناب در فتاده عنب^۳
(که استاد فروزانفر این تشبیه را دارای تازگی دانسته اند و نوشته اند در عربی
به خوشه خرما تشبیه شده است و از شعر امرء القیس شاهد آورده اند که گفته است :

و فرع یزین المین اسود فاحم ائیت کقنوالنخلة المتعشکل

و قبل از آنها در شعر فرخی آمده است :

آنکه زلفش چو خوشه عنب است لبش از رنگ همچو آب عنب^۴
و معزی نیز آنرا بدینگونه آورده است :

گه خوشه عنبی گه عقده ذبی گه پرده قری گه حلقه سمنی^۵

از تشبیهات بسیار رایج شعر عرب بوده چنانکه ابن معتر در فصول التماثل می گوید:
زنی از عرب گیسوان دخترش را بدینگونه وصف می کند که : « همچون سم اسب است
که دامن گسترده و اگر رهایش کنی زنجیر است و اگر شانه بزنی همچون خوشه انگوری

۱- دیوان امرء القیس ، چاپ بیروت ، ۷۰ .

۲- ویس و رامین ، ۱۱۱ .

۳- دیوان قطران ، ۳۱ .

۴- سخن و سخنوران ، ۲/۲ .

۵- دیوان فرخی ، ۱۵ .

۶- دیوان معزی ، ۷۲۹ .

است که بارانش جلا بخشیده باشد»^۱ و در شعر ابن معتر نیز آمده است :

کان سلاف الخمر من ماء خدها وعنقودها من شعره الجعد يقطف^۲

که عیناً شعر فرخی را به یاد می آورد و تشبیه زلف به عقرب و کژدم که یکی از تصاویر رایج شعرهای غنائی فارسی است و تا همین دوره متأخر آن را می پسندیدند و امروز در نظر ما تصویری خنده آور می نماید و در قرن چهارم بسیار رایج بوده چنانکه در شعر دقیقی می خوانیم :

زخم عقرب نیستی برجان من گر ورا زلف معقرب نیستی^۳
و منوچهری گفته است :

زانکه زلفش کژدم است و هرکه را کژدم گزید

مرهم آن زخم را کژدم نهد کژدم فسای^۴

از تشبیهات و استعارات رایج شعر عرب است چنانکه در این ابیات از ابن معتر

می خوانیم :

تحکی ذوائها فی رواحها والمجیة

عقار باشائلات اذناها محمیة^۵

و همچنین تشبیه زلف به چوگان که از رایجترین تصویرهای این دوره است و در

شعر رودکی می خوانیم :

بزلف چوگان نازش همی کنی تو بدو

ندیدی آنگه اورا که زلف چوگان بود^۶

۱- فصول التماثل ، ۵ .

۲- التشبیهات ، ۱۸۱ و دیوان ابن معتر ، ۲۳۸ .

۳- اشعار پراکنده ، ۱۶۳ .

۴- دیوان منوچهری ، ۱۰۳ .

۵- دیوان ابن معتر ، ۲۵۴ .

۶- دیوان رودکی ، ۲۸ .

و در شعر ابن معتر بدینگونه دیده می‌شود:

و ان یکن للقوم ساق یعشق فجفنه بجفنه مدبق
ورأسه کمثل فرق قد مطر وصدغه کالصوجلان المنکسر^۱

و از نظر وصف حالات عاشق و معشوق این معنی - اگر چه جنبه تصویری به آن شکل که مورد نظر ماست ندارد - در شعر امرء القیس :

تسلت عمایات الرجال عن الصبا و لیس فؤادی عن هواک بمنسل^۲

درست یادآور این معنی است که در شعر منوچهری می‌خوانیم :

ز خواب هوی گشت بیدار هر کس نخواهم شدن من ز خوابش مفیقا^۳

و این تشبیه ویس و رامین در مورد وصف هماغوشی عاشق و معشوق :

اگر باران بر آن هر دو سمن بر بیاریدی نگشتی سینه‌شان تر^۴

در شعر علی بن جهم بدینگونه آمده است :

فبتنا جمیعا لو تراق زجاجة من الخمر فیما بیننا لم تسرب^۵

و این تصویر که در شعر این دوره بسیار رایج است چنانکه مسعود سعد گفته :

چو دید عزم مرا بر سفر درست شده

فرو شکست به لؤلؤ کناره^۶ عناب^۶

یادآور تشبیه معروف واوای دمشقی است :

فامطرت لؤلؤاً من نرجس وسقت وردا وعضت علی العناب بالبرد^۷

۱- دیوان ابن معتر ، ۳۱۰ .

۲- *The Influence of Arabic Poetry on the Development* , p.43

۳- دیوان منوچهری ، ۵ .

۴- ویس و رامین ، ۱۱۱ .

۵- التشبیحات ، ۲۳۹ .

۶- دیوان مسعود سعد ، ۲۳ .

۷- دیوان واوا دمشقی ، چاپ لیدن ، ۱۹۱۳ صفحه ۴۷ .

در مورد جانوران و پرندگان : تشبیه اسب به درخت نخل که در شعر مسعود سعد

می خوانیم :

پرورده تنی چو کوهی اندر تن بر رفته سری چون نخلی اندروا^۱

یاد آور تصویر شعر اعشی است :

وکل کیت کجذع الخصا م ب یرنوالقناء اذا ماصفن^۲

و تشبیه صهیل اسب به رعد که در شعر منوچهری می خوانیم :

ابر سیر و بادگرد و رعد بانگت و برق جه

پیل گام و سیل بروشخ نورد و راهجوی^۳

عیناً در شعر بختری دیده می شود :

و کآن صهلته اذا استعلی بها رعد یقعقع فی ازدحام غمامه^۴

و این تصویر که در باب حرکت اسب در شعر منوچهری آمده :

همچنان سنگی که سیل آنرا در اندازد ز کوه

گاه زانسو گاه زینسو گاه فرازو گاه بازه

و نیز در شعر معزی :

فری سمند تو کاندر نبرد گردش اوست

چو گاه سیل ز کهسار گردش جلمود^۵

و در شعر عنصری نیز دیده می شود :

۱- دیوان مسعود سعد ، ۱۵ .

۲- دیوان اعشی ، ۲۱ .

۳- دیوان منوچهری ، ۱۱۱ .

۴- التشبیحات ، ۳۳ .

۵- دیوان منوچهری ، ۴۱ .

۶- دیوان معزی ، ۱۳۵ .

چنان بود که ز افراز در نشیب آید

چوسنگگ کان به نهیبش برانی از کهسارا^۱

عیناً ترجمه‌ای است از این تصویر معروف امرء القیس :

مکر مفر مقبل مدبر معا بکلمود صخر حطه السیل من عل^۲

و تشبیه مرغان بر درختان به خطیبان که در شعر فرخی :

بلبلان گوئیا خطیبان اند بر درختان همی کنند خطب^۳

می خوانیم و در شعر گویندگان نیمه اول قرن چهارم شهرت بسیار دارد، در شعر

عربی رواج داشته چنانکه ابوالعلاء سروی گفته :

و غردت خطباء الطیر ساجعة علی منابر من ورد و من آس^۴

و در شعر اندلس نیز نمونه‌اش را بدینگونه می‌بینیم :

والطیر فی ایکها مغردة کانهما فی منابر تخطب^۵

و این تشبیه زیبای مسعود سعد از خروس :

ما را به صبح مژده همی داد آن راستگو خروس مجرب

برزد دوبال خود را برهم از چیست آن ندانم یارب

هست از نشاط آمدن روز یا از تأسف شدن شب^۶

درست ترجمه این تصویر ابن معتز است :

بشر بالصبح طائر هتفا مستوفیا للجدار مشترفا

۱- دیوان عنصری ، ۱۲۳ .

۲- دیوان اسراء القیس ، چاپ بیروت ، ۵۲ .

۳- دیوان فرخی ، ۱۳ .

۴- ثمار القلوب ، ۴۴۷ و یتیمۃ الدهر ۸/۴ ؛ ولی درس غاب عنه المطرب ، ثعالبی

آثرا بنام ابوالعلاء سعری نقل کرده است ، ۲۴۱ و احتمالاً غلط مطبعی است .

۵- البدیع فی الوصف الریبع ، ۱۵ .

۶- دیوان مسعود سعد ، ۴۲ .

مذکرا بالصبح سال بنا کخاطب فوق منبر وقفا

صفق اما رتياحة لسنى ال م فمجر واما على الدجى اسفا^۱

۵- در زمینه مدح، معانی بسیاری گرفته شده که جنبه تصویری ندارد و یا اگر دارد چندان قابل یادآوری نیست از قبیل این تصویر که ممدوح خورشید است و دیگران ستارگان که چون طلوع کند از میان می‌روند که در شعر قطران می‌خوانیم:

ورچه انجم صدهزار است و یکی هست آفتاب

چون برآید آفتاب انجم همی پنهان شود^۲

در شعر نابغه بدینگونه آمده است:

فانك شمس والملوك كواكب اذا طلعت لم یبد منهن كوكب^۳

و از نظر وصف میدان جنگ این تصویر فردوسی:

درخشیدن تیغهای بنفش از آن سایه کاویان درفش

تو گفتی که اندر شب تیره چهر ستاره همی برفشاند سپهر^۴

چنانکه بعضی از محققان معاصر یادآور شده‌اند: این شعر بشار را به یاد می‌آورد:

كان مثار النقع فوق رؤسنا و اسيا فنا لیل تهاوی كواكبه^۵

و شعر مسلم بن ولید:

فی عسکر تشرق الارض الفضاء به كاللیل انجمه القضبان والاسل^۶

و این تصویر رزمی دقیق: جامع علوم انسانی

برآید به خورشید گرد سپاه نبیند کس از گرد تاریک راه

۱- دیوان ابن معتنز ، ۲۳۸ .

۲- دیوان قطران ، ۷۷ .

۳- *The Influence of Arabic Poetry* p.84

۴- شاهنامه ، ۱۰۲/۵ .

۵- اسرار البلاغه ، ۱۵۹ .

۶- التشبیهات ، ۱۵۲ .

فروغ سر نیزه و تیرو تیغ
و این تشبیه عنصری از شمشیر :

گر بجنبانیش آب است ار بلرزانی درخش
ور بیندازیش تیر است اربخمان^۲

یاد آور تصویری است که در شعر ابن معتمر می خوانیم :

و جرد من انعماده کل مرهف
و این تصویر فرخی :

بر کاخهای او اثر دولت قدیم
که یاد آور شعر خنساء است :

و ان صخره لتأتم الهداة به
کانه علم فی رأسه نار^۳

۶- در زمینه های دیگر تشبیهات و استعاراتی می توان یافت که در شعر عرب رواج داشته و شاعران فارسی زبان این دوره آنرا به شعر خود نقل کرده اند از قبیل این تعبیر زیبای ناصر خسرو :

در لشکر زمانه بسی گشتم
پر گرد از این شده است رباحینم^۴

که عیناً در شعر عربی آمده است و ثعالبی در مورد سراینده آن می گوید : کان

ابوالسمط مروان بن الجنوب یلقب بغبار العسکر لقوله :

لما بدالون المشیب سترته
و ترکت منه ذوائبالم تستر

۱- شاهنامه ، ۹۲/۶ .

۲- دیوان عنصری ، ۲۲۷ .

۳- التشبیهات ، ۱۴۱ .

۴- دیوان فرخی ، ۱۵۳ .

۵- دیوان خنساء ، چاپ بیروت ، ۴۹ .

۶- دیوان ناصر خسرو ، ۲۷۰ .

قالت اری شیباً برأسک قلت لا هذا غبار من غبار العسکرا
 و در شعر اسدی طوسی نیز بدینگونه تصویر شده است که در باره شب و روز
 گوید :

دوگون است از اسبان شان گرد خشک

یکی همچو کافور و دیگر چو مشک

ز گرد دورنگک اسب ایشان براه

سپیدست گه موی و گاهی سیاه^۲

و در زمینه تشبیهات قراردادی و حروفی ، این تشبیه رودکی :

زلف ترا جیم که کرد آنکه او خال ترا نقطه آن جیم کرد^۳

یادآور این تصویر زلف و خال در شعر ابن معتر است :

غلالة خده صبغت بورد ونون الصدغ معجمة بحال^۴

بر روی هم به کار گرفتن تشبیهات و معانی از عربی در قرن پنجم یکی از هنرهای
 شعری بوده که صاحب ترجمان البلاغه به عنوان ترجمه یاد کرده و نمونه‌هایی می آورد: در شعر
 بختری آمده است :

له حد صمصام و مشیة حیة و قالب عشاق و لون حزین

و شاعری ترجمه کرده :

تیزی شمشیر دارد و روشن مار کالبد عاشقان و گونه بیمار

و باز بختری گفته :

تخفی الزجاجة لونها فکانها فی الکف قائمة بغیر اناء

۱- ثمار القلوب ، ۶۸۶ .

۲- گرشاسپنامه اسدی ، ۷ .

۳- دیوان رودکی ، ۴۲ .

۴- دیوان ابن معتر ، ۲۴۳ .

و شاعری ترجمه کرده :

بر کف تست بی قدح استاده

اندر قدح به کف برپنداری

و شاعری عرب زبان گفته :

رأيت شمسا قبل القمر

ولوتري كفه علي فمه

و ترجمه شده به :

گوئی ستاره بوسه دهد ماه را همی

گر بر دهن نهاده بود جام پر نبید

و اعشی گفته :

كصدع الزجاجة ما يلتئم

فبانث وفي الصدر صدع لها

و ترجمه شده است به :

کی هر چه گونه بسازم نگیرد او پیوند

چن آبگینه ریزان این دل از غم او

و ابونواس گفته :

مثل الشياطين في دير الشياطين

لحفي علي فتية نادتهم زمنا

والراح يمشي بهم مشي الفزازين^۱

مشوا الى الراح مشي الرخ وانصرفوا

که ترجمه اش را صاحب ترجمان البلاغه بدینگونه نقل می‌کند :

کی بود آن مجلسها ز خرمازینا

دریغ حران یاران من به برنائی

و بازگشتن رفتن چو رفت فرزینا^۲

چو رفتن رخ ، رفتار ما به مجلس لحو

آنچه در این فصل آوردیم بیشتر برای نشان دادن وجوه تشابه میان طرز دید و

نوع تصویرهای گویندگان دو زبان بود ، اما اینکه ریشه این تشبیهات حاصل ذوق

اهل کدام زبان است چیزی است که باید از نظر عناصر سازنده آن و تناسبی که با محیط

جغرافیائی هر ناحیه دارد بررسی شود . بی‌گمان بخش عمده‌ای از این تشبیهات ویژه

ایرانیان بوده اگرچه بر طبق اسناد موجود ، ظهور آنها در شعر عربی زودتر آغاز شده

۱- در ترجمان البلاغه به نام ابونواس آمده ولی ثعالبی در التمثیل و المحاضرة آنرا

به نام سری رفاء نقل کرده است ، ص ۲۰۲ ، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو ؛ ونیز بیتمة -

الدهرج ۲ ، ص ۱۳۸ ، چاپ ۱۹۵۶ ؛ و دیوان سری ، ص ۴ با کمی اختلاف .

۲- ترجمان البلاغه ، ۱۱۷ .

است اگر کتابهایی از نوع : ثمار الانس فی تشبیهات الفرس^۱ - که ابونصر سعد بن یعقوب از فاضلان معاصر صاحب بن عباد تألیف کرده - امروز در دست بود می توانستیم به بسیاری از ریشه های این تشبیهات دست یابیم تشبیهاتی که هر کدام ممکن است حاصل چندین نسل تجربه شعری باشد چرا که به گفته دی لویس : بسیار خیالها و تصویرهای شعری متولد می شود و می میرد تا بیک تصویر زنده بماند^۲ .

مشخصات مأخذ

الف - فارسی و عربی

- ۱- اسرار البلاغة، عبدالقاهر جرجانی به تصحیح محمد عبدالمعیدخان، لندن، تحقیق ه. رینر، استانبول ۱۹۵۴ ۱۹۵۰
- ۲- اشعار پراکنده قدیمترین شعرای فارسی زبان ، ۷ - ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب، ابومنصور ژیلبرلازار تهران، انستیتو ایران و فرانسه ۱۳۴۲ چاپ مصر ۱۹۶۵
- ۳ - البدیع فی وصف الربیع ، تألیف اسماعیل بن - ۸ - حماسة ابن الشجرى عامر حمیری ، ابوالوالید حیدرآباد دکن ، ۱۹۴۵
- به تصحیح هنری پرس ، رباط ۱۹۴۰ ۹ - دیوان ابن معتز، عبدالله
- ۴ - تذکره نتایج الافکار، محمد قدرت الله گوپاموی وقف علی طبعه محی الدین الخیاط ، به کوشش اردشیر خاضع چاپ بمبئی بیروت
- چاپخانه مطلانی ۱۳۳۹ هجری شمسی . ۱۰ - دیوان ابونواس ، حسن بن هانی
- ۵ - ترجمان البلاغه ، محمد بن عمر رادویانی تحقیق احمد عبدالمجید الغزالی ، قاهره ۱۹۵۳
- به تصحیح احمد آتش ، استانبول ۱۹۴۸
- ۶ - التشبیهات ، ابن ابی عون ۱۱ - دیوان ابوالفرج رونی

۱- یتیمه الدهر، چاپ قاهره ج ۴/ ۳۵۸ .

- به تصحیح چایکین و محمدعلی ناصح ،
تهران ارسغان ۱۳۰۴
۱۲ - دیوان ازرقی هروی.
- با تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی ،
تهران کتابفروشی زوار ۱۳۳۶
۱۳ - دیوان الاعشی الكبير ، میمون بن قیس
شرح و تعلیق م . محمد حسین ، نصر
۱۹۵۰
۱۴ - دیوان امرء القیس .
چاپ بیروت : ۱۹۵۹
- به تصحیح محمد دبیرسیاقتی ، تهران
سنائی ۱۳۳۶
۲۱ - دیوان قطران تبریزی
- به سعی و اهتمام محمد نخجوانی ،
کتابفروشی تهران ، تبریز ۱۳۳۳
۲۲ - دیوان معزی
- به تصحیح عباس اقبال آشتیانی ، تهران
کتابفروشی اسلامیة ۱۳۱۸
۲۳ - دیوان منوچهری
- به تصحیح محمد دبیرسیاقتی ، تهران
اسپند ۱۳۲۶
۲۴ - دیوان مسعود سعد
- به تصحیح رشید یاسمی ، تهران پیروز
۱۳۳۹
۲۵ - دیوان ناصر خسرو
- برای گینسگی
شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی
۱۷ - دیوان سری رفاء
چاپ مکتبة القدس ، قاهره
- به تصحیح سید نصرالله تقوی ، چاپخانه
گیلان ۱۳۳۹
۲۶ - دیوان واوادمشقی ، ابوالفرج
چاپ لیدن ۱۹۱۳
- به تصحیح سید نصرالله تقوی ، چاپخانه
گیلان ۱۳۳۹
۲۵ - دیوان ناصر خسرو
- نظری . برای گینسگی
شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی
۱۷ - دیوان سری رفاء
چاپ مکتبة القدس ، قاهره
- ۱۸ - دیوان سنائی ، محدودین آدم
چاپ اول ، به تصحیح مدرس رضوی ،
تهران
- ۱۹ - دیوان فرخی سیستانی
به تصحیح محمد دبیرسیاقتی ، تهران
اقبال ۱۳۳۵
- ۲۰ - دیوان عنصری ، ابوالقاسم حسن
- ۲۷ - رصف الال فی وصف الهلال ، ابومنصور ثعالبی
چاپ مطبعة الجوائب
- ۲۸ - زهر الاداب ، حصری قیروانی
با حواشی و تعلیقات زکی مبارک و به
کوشش محمد محی الدین عبدالحمید
- ۲۹ - سحر البلاغة و سر البراعة ، ابومنصور ثعالبی

- ۲۹ - معاهد التنصيص على شواهد التلخيص ، عبد الرحيم عباسي
تحقيق محمد محي الدين عبد الحميد ،
قاهره ، ۱۹۴۲
- ۴۰ - المعجم ، شمس الدين محمد بن قيس
به تصحيح محمد قزويني ومدرس رضوي ،
تهران انتشارات دانشگاه ۱۳۳۸
- ۴۱ - من غاب عنه المطرب ، ابو منصور ثعالبي
طبع الجوانب ۱۳۰۲
- ۴۲ - نهاية الارب في فنون الادب ، شهاب الدين -
احمد نويري
چاپ قاهره (افست) مجموعه تراثنا ،
وزارة الثقافة والارشاد القومي ، المؤسسة
المصرية العامة للتأليف والترجمة والطباعة
والنشر
- ۴۳ - ويس ورامين ، فخر الدين اسعد گرگاني
به تصحيح محمد جعفر محبوب ، تهران
نشر اندیشه ۱۳۳۷
- ۴۴ - يتيمة الدهر ، ابو منصور ثعالبي
چاپ دمشق بدون تاريخ و چاپ قاهره
۱۹۳۴ . درموردی که چاپ قيد نشده
همان چاپ دمشق منظور است .
ب - انگليسي
- 45- *The Influence of Arabic Poetry
on the Development of Persian Poetry,*
By Daudpota Umar Muhammad,
Bombay 1934.
- 46- *The Poetic Imayg,* By C. Day
Leweis Jonathan Cape.
- وقف على طبعه احمد عبيد ، دمشق ۱۳۵۰
قمری
- ۳۰ - سخن و سخنوران ، استاد بديع الزمان -
فروزانفر
تهران كهيسيون معارف
- ۳۱ - شاهنامه ، حكيم ابوالقاسم فردوسي طوسي
به اهتمام م . ن . عثمانوف زير نظر ع .
نوشين چاپ مسكو ، انستيتوي سلسل آسيا ،
۱۹۶۷
- ۳۲ - الشعر العربي بين التطور والجمود ، محمد
عبد العزيز كفاوي
الطبعة الثانية مصر ۱۹۵۸ مكتبة نهضة
مصر بالفجالة
- ۳۳ - شرح معلقات سبع ، ابو عبد الله حسين بن -
احمد زوزني
چاپ سنگي ايران ، بخط غلامحسين
خوانساري
- ۳۴ - فصول التماثيل ، عبد الله بن معتز
مصر ۱۹۳۵
- ۳۵ - گرشاسپنامه ، اسدي طوسي
به تصحيح حبيب يغمائي ، تهران
کتابفروشي بروخيم ، ۱۳۱۷
- ۳۶ - گنج باز يافته ، محمد دبير سياتي
تهران کتابفروشي خيام ۱۳۴۴
- ۳۷ - لباب الالباب ، محمد عوفي
از روی چاپ برون وقزويني با تصحيحات
وحواشي سعيد نفيسي ، تهران ابن سينا ،
۱۳۳۵
- ۳۸ - مجمع الفصحا ، رضا قليخان هدايت
به كوشش مظاهر مصفا ، تهران